

## نقد و بررسی

### المدارس الادبیه و مذاهبها نوشته یوسف عید

صلاح‌الدین عبدی\*

#### چکیده

مکاتب ادبی و روش‌ها، اهداف، و ویژگی‌های آن رهاورد مغرب‌زمین است. با وجود این، باید به بررسی مکاتب غربی همت گماشت. در این راستا مؤلف شرقی، که برای نگارش مکاتب ادبی تلاش می‌کند، نباید ویژگی‌های بومی و محلی را در اثر خود فراموش کند. یوسف عید در کتاب *المدارس الادبیه و مذاهبها*، که در دو جلد نوشته شده است، انواع مکاتب ادبی غرب را بررسی کرده و تلاش نموده است ویژگی‌های ادبی مکاتب مغرب‌زمین را در مراحل ادبی عربی اجرا نماید. او جلد اول کتابش را به بررسی تئوریک و نظری مکاتب اختصاص داده است؛ جلد دوم نیز ظاهراً به بررسی و تطبیق اشعار و متون با تئوری‌ها و آرایه‌ها است که در جلد اول مطرح نموده است. این اثر اشکالاتی دارد که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: عدم تناسب حجم و محتوای کتاب برای یک درس دوواحدی، عدم ظهور و بروز شخصیت علمی نویسنده در کتاب، عدم تناسب محتوای کتاب با توانایی‌های فراگیران به سبب وجود اصطلاحات مبهم و سخت و نبود تعریفی برای آن، یک دست نبودن بررسی مکاتب ادبی در هر دو جلد کتاب، و عدم جامعیت متن مذکور. در این پژوهش، به شیوه توصیفی - تحلیلی به نقد و تحلیل کتاب این نویسنده گران‌قدر پرداخته شده است.

**کلیدواژه‌ها:** نقد، *المدارس الادبیه و مذاهبها*، یوسف عید.

---

\* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا s.abdi57@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۸

## ۱. مقدمه

در میان عناصر اصلی برنامه‌ریزی درسی (هدف، محتوا، روش، و ارزش‌یابی) محتوا، به عنوان عنصر اصلی و هسته مرکزی برنامه‌های آموزشی، همواره مورد توجه فلاسفه، علما، مربیان تعلیم و تربیت، و نظریه‌پردازان آموزشی بوده است. این توجه ناشی از این حقیقت است که هر اندازه اهداف تعلیم و تربیت عالی و دقیق باشد، بدون داشتن محتوایی خوب و مناسب، امکان تحقق سایر اهداف وجود نخواهد داشت.

نظام آموزشی کتاب‌محور است؛ زیرا ارزش‌یابی از میزان یادگیری منوط به محتواست. به همین مناسبت، کتاب درسی مناسب باید مبتنی بر اصول علمی و طراحی آموزشی باشد تا بتواند به تحقق اهداف و رسالت‌های تعلیم و تربیت کمک کند.

محتوا، وسیله‌ای برای تحقق هدف‌های برنامه درسی است (ملکی، ۱۳۸۴: ۴۷؛ Maleki, 2007: 83 به نقل از غیائی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۹۶). متداول‌ترین شکل محتوا، کتاب درسی است. کتاب به عنوان اولین رسانه برای انتقال افکار و عقاید، نقش مهمی در یادگیری کودکان، نوجوانان، جوانان، و بزرگسالان دارد. امروزه در اغلب کشورها، تقریباً در تمام نظام‌های آموزشی، به کتاب‌های درسی به عنوان رسانه‌ای آموزشی نسبت به سایر رسانه‌ها نگاه می‌شود (فر دانش، ۱۳۸۲: ۳۵).

بنابراین، با بررسی و نقد المدارس الادبیه و مناهبها، از نظر محتوا، قصد داریم با این دو جلد کتاب، که در کشورهای عربی مورد توجه قرار گرفته است، بیش‌تر آشنا شویم و نقاط ضعف و قوت اثر مزبور را به تفصیل بیان کنیم و خوانندگان و پژوهش‌گران ایرانی را از نزدیک با این کتاب، که به مکاتب ادبی غرب اختصاص یافته و در ضمن اشاراتی نیز به مکاتب ادبی عربی نموده، آشنا کنیم.

## ۲. بررسی شکلی اثر

کتاب دو جلدی المدارس الادبیه و مناهبها، اثر یوسف عید، در ۱۹۹۴ در بیروت از جانب انتشارات دار الفکر اللبانی چاپ شد. جلد اول شامل ۲۰۷ صفحه و جلد دوم آن ۳۸۳ صفحه است که با قلم معمولی Simplified Arabic تایپ شده است. در زمینه صفحه‌آرایی، چندان از تکنولوژی روز استفاده نشده است؛ زیرا سرصفحه، پاصفحه، تکنیک‌های انتخاب متن، قالب‌بندی متن، و قالب‌بندی پاراگراف در این کتاب مشاهده نمی‌شود.

در این کتاب، قواعد عمومی نگارش و ویرایش خیلی کم رعایت شده است. علائم نگارشی و علامت‌های ترقیم نیز کم‌تر رعایت شده است. برای مثال، در بسیاری از موارد اعلام خارجی را گاهی داخل پرانتز و گاهی هم بدون پرانتز و گیومه می‌آورد. حتی در زمینه نقل قول مستقیم، که باید داخل گیومه قرار گیرد، اهمال می‌ورزد. مانند صفحه ۳۰ جلد اول یا صفحه ۵۸ که سخنی از عقاد را ذکر می‌کند، بدون این‌که ارجاع دهد نقل قول مربوط به کدامیک از کتاب‌های انبوه عقاد است.

### ۳. بررسی محتوایی اثر

#### ۱،۳ عدم ارجاع (کیفیت رعایت امانت‌دهی)

یکی از مواردی که به‌کثرت در دو جلد کتاب مشاهده می‌شود عدم ارجاع یا ارجاع‌دهی نادرست است. گاهی نویسنده ابتدای نقل قول را داخل گیومه می‌گذارد، ولی انتهای آن را مشخص نمی‌کند؛ یا انتهای نقل قول مشخص است، ولی ابتدای آن مشخص نیست؛ یا این‌که نقل قول بدون ارجاع داخل گیومه گذاشته می‌شود؛ بدون این‌که مصدر و منبعی ذکر نماید. یا مشخص است که بخشی از متن نقل قول از منبعی دیگر است، ولی متأسفانه نویسنده این امر مهم را لحاظ نمی‌کند. مثلاً در پانوشت صفحات کتاب را می‌آورد بدون این‌که به منبع اشاره کند و با وجود این‌که چندین منبع در پانوشت‌های صفحات قبل ذکر شده‌اند، فقط می‌گوید: «المرجع نفسه». مانند بسیاری از موارد ذیل:

- در صفحه ۱۴ جلد اول، انتهای نقل قول مشخص است. ولی ابتدای آن مشخص نیست. در انتهای همین صفحه نیز مطلبی داخل گیومه آمده ولی ارجاع ندارد.
- در پاراگراف دوم صفحه ۳۰ و پاراگراف آخر صفحه ۳۴ نیز علامت گیومه برای نقل قول مستقیم وجود دارد، ولی هیچ منبعی برای ارجاع ذکر نشده است.
- در صفحه ۵۸، سخنی از عقاد ذکر می‌شود بدون این‌که به منبع سخن اشاره شود.
- در فصل دوم این جلد نیز سخنی از احمد امین ذکر می‌کند بدون این‌که منبع سخن را بیاورد.
- در سطر آخر پاراگراف اول صفحه ۱۰۳ پرانتز باز می‌کند ولی معلوم نیست که این پرانتز کجا بسته می‌شود؟ در صفحه ۱۰۴ نیز همین مشکل وجود دارد.

برای نمونه چند مورد نیز از جلد دوم ذکر می شود تا مشکل عدم ارجاع در این کتاب مشخص شود:

- در پاراگراف آخر صفحه ۱۱، ابتدای نقل قول مستقیم مشخص نیست.
- در صفحه ۶۱، نقل قول مستقیم ارجاع ندارد.
- در صفحه ۵۲، یک صفحه کامل از ایلیا الحاوی نقل شده است، ولی مشخص نشده از کدام کتاب ایلیا الحاوی است.
- از صفحه ۸۱ تا ۸۵ ترجمه قصیده مشهور «البحیره» لامارتین بدون ارجاع ذکر شده و معلوم نیست که نویسنده خود این قصیده را ترجمه کرده یا شخصی دیگر؟ این امر درباره قصیده «موت جیرالدین» ویکتور هوگو (صفحات ۸۷ تا ۸۹) و قصیده «کآبه اولمیبو» ویکتور هوگو (صفحات ۸۹ تا ۹۶) نیز صدق می کند. یوسف عید در قصاید مذکور به دیوان ویکتور هوگو ارجاع می دهد، ولی حرفی از ترجمه این اشعار نمی زند.
- در صفحه ۱۰۰ تا ۱۰۲ شعر «موسیه» ذکر شده است. هم چنین درباره وینیه یک صفحه (صفحات ۱۰۳ تا ۱۰۴) از قصیده مشهورش، «موت الذئب»، را ذکر می کند بدون این که به مترجم آن اشاره کند. اما از صفحه ۱۰۷ استنباط می شود که همه این قصاید از کتاب *الرومنسیه الحاوی* است؛ زیرا اگر ترجمه از خود نویسنده بود، مانند صفحه ۲۱۹ بلافاصله عنوان می کردند که ترجمه خودشان است. همین مشکل عدم اشاره به مترجم و اشاره نکردن به منبع ترجمه در صفحات ۲۲۳ و ۲۳۹ نیز مشاهد می شود.
- در صفحه ۶۹ جلد اول، فقط به ذکر شماره صفحه اکتفا نموده اند و مشخص نیست که *از الشعر و الشعر* است یا *از العمده ابن الرشیق*؟
- در صفحه ۱۴۲ مشخص نیست از چه منبعی ذکر شده است؟
- در صفحه ۱۳۷، منبعی از عبدالحمید یونس به نام *الاصول الفنیة للأدب* ذکر شده است، اما با این منبع پنج صفحه فاصله دارد.

### ۲,۳ عدم استفاده از منابع متعدد و ارزش مند (میزان اعتبار منابع از جهت علمی)

در این قسمت با مشکل اساسی روبه رو هستیم؛ زیرا نویسنده چندین صفحه پشت سر هم به یک منبع استناد می کند. یا از منابعی استفاده می کند که چندان معتبر و علمی نیستند. یا برای پوشاندن این ضعف ارجاع نمی دهد؛ زیرا خود نیز به این امر واقف است. نویسنده ای که

چند صفحه از یک منبع را ذکر می‌کند، ارزش علمی کار خود را زیر سؤال می‌برد. این امر در جلد دوم، هنگام ترجمه اشعار اعلام مکتب‌ها، مخصوصاً رمانتیک، واضح و مبرهن است. برای اثبات این ادعا به چند مثال و مصداق از هر دو جلد اشاره می‌شود:

- از صفحه ۱۰ تا ۱۳ جلد اول، از یک منبع به نام *الفن و مذاهبه* از محمد مندور نقل می‌کند.

- صفحه ۱۶ تا ۱۹ را نیز از یک شخص غربی به نام «Castex-Surer» نقل می‌کند.

- در صفحه ۷۷ اشاره می‌شود که بیش‌تر منابع این فصل برگرفته از ترجمه *الادب الفرنسي في العصر الرومنطقي* از «سولنیه»، نویسنده مشهور فرانسوی، گرفته شده است که این ترجمه برای دریافت مدرک دیپلم از دانشگاه لبنان بوده که صفحات ۸۰ تا ۸۵ از این منبع ذکر شده است. با وجودی که این کتاب منبع ارزش‌مند و معتبری نیست، اما پنج صفحه از آن ذکر می‌شود. هرچند اگر کتاب معتبری هم بود، پنج صفحه پشت سر هم واقعاً ارزش کتاب تألیفی را زیر سؤال می‌برد.

به ضرس قاطع می‌توان گفت: جلد اول بر اساس کتاب‌های مختلف ایلیا الحاوی از *کلاسیکیه و الرومانسیه و الواقعيه و البرناسیه و الرمزيه*، که با عنوان «المجموعه الكامله» در فهرست منابع جلد اول آمده، نوشته شده است (صفحه ۴۴ تا ۵۰). هم‌چنین از کتاب محمد مندور تحت عنوان *الادب و مذاهبه و کتاب المذاهب الادبيّة الكبرى في فرنسا* از فیلیپ وان تیگم و کتاب ترجمه‌ای از سولنیه استفاده شده است که گاهی به این منابع اشاره می‌شود و گاهی هم برای این که ارزش علمی کتاب زیر سؤال نرود، اشاره‌ای به آن نمی‌شود. در قسمت عدم ارجاع مفصلاً به این موضوع پرداخته شد.

در جلد دوم، اغلب منابع به کتاب‌های ایلیا الحاوی در زمینه مکتب‌های مختلف برمی‌گردد. برای نمونه به موارد ذیل اشاره می‌شود:

- کل مطالب صفحه ۳۲ و ۳۳ و تحلیل صفحات ۵۱ تا ۵۵ از کتاب *الکلاسیکیه الحاوی* است.

- ترجمه اشعار غربی‌ها کلاً از کتاب *الرومنسیه الحاوی* است. مانند: صفحه ۷۹ و ۸۰؛ ترجمه قصاید مشهور لامرتین (که قبلاً اشاره شد) که در صفحات ۸۱ تا ۸۵ است؛ قصاید ویکتور هوگو واقع در صفحات ۸۷ تا ۸۹؛ قصیده‌ای دیگر از هوگو در صفحات ۸۹ تا ۹۶؛ صفحات ۲۲۳ تا ۲۲۵ که اشعار بودلیر از *السيریالیه و الرمزيه الحاوی* است؛ و صفحات ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۵۹، ۲۶۹، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، و ...

- صفحات ۱۱۱ تا ۱۲۹ جلد دوم، به قراءة جدیدة لشعرنا التقدیم صلاح عبدالصبور ارجاع داده و بعد بلافاصله به کتاب ایلیا الحاوی ارجاع داده است.

- صفحات ۵۷ تا ۵۸ و ۶۱ تا ۶۳ نیز به صورت ممتد، از مجله الكویت اخذ شده است.

متأسفانه این امر در جای جای این کتاب به چشم می خورد. اما منبع اساسی نویسنده در جلد دوم چه برای تحلیل اشعار عربی قدیم و چه در زمینه مبادی و اصول مکاتب ادبی و ترجمه اشعار نامداران این مکاتب کتاب های گوناگون ایلیا الحاوی است. هرچند که این کتابها معتبر و ارزشمند هستند، اما ارجاع نویسنده به این مؤلف ارزش علمی کتابش را زیر سؤال می برد؛ زیرا یوسف عید فقط از فکر یک نفر استفاده کرده است در حالی که می توانست از افکار اشخاص مختلفی، که در این زمینه قلم فرسایی کرده اند، برای اعتبار کتابش استفاده کند.

### ۳,۳ کتاب های همانند

*الادب المقارن* از محمد غنیمی هلال، در فصل ششم، به مکاتب ادبی با عنوان *المذاهب الادبیه* پرداخته است. از مزایای کتاب غنیمی هلال انسجام منطقی و دوری از حاشیه روی و یکدست عمل کردن در زمینه ذکر اعلام و تاریخ تولد و وفاتشان است. اما ضعفی که در این زمینه به غنیمی هلال برمی گردد، عدم ذکر و اشاره به شاعران و ادبای عرب است. از این رو، کتاب یوسف عید بر او پیشی می گیرد.

کتاب دیگر از محمد مندور با عنوان *فی الادب و النقد* نیز خلاصه وار به ویژگی های مکاتب ادبی غرب از کلاسیسم تا سمبولیسم پرداخته است. *الاتجاهات الجدیدة فی الشعر العربی المعاصر* اثر عبدالحمید الجیدة نیز در فصل دوم از بخش اول، به مکاتب مختلف غربی از رمانتیسم تا سوررئالیسم غربی و ویژگی های آن در ۴۰ صفحه پرداخته است. در فصل اول بخش دوم، انعکاس این ویژگی ها را بر شعر معاصر عرب و اعلام شعرا بررسی نموده است؛ از این نظر این کتاب بر کتاب یوسف عید برتری دارد.

### ۴,۳ عدم انسجام و تزلزل در ذکر مطالب

یکی دیگر از عیوب این کتاب نبود تسلسل منطقی و انسجام در ذکر مطالب است و نوعی اضطراب و بی نظمی بر فصلها و صفحات کتاب حاکم است. برای نمونه به چندین مورد در دو جلد اشاره می شود:

- در صفحه ۱۸ جلد اول، بدون این‌که حرفی از رمانتیک زده شود، به بررسی مقایسه‌ای بین مکتب کلاسیک و رمانتیک پرداخته شده است. این امر باعث نوعی تشبیه فکری برای خواننده می‌شود، زیرا خواننده هیچ‌گونه ذهنیتی از رمانتیک ندارد، حتی ویژگی‌های کلاسیک را به صورت کامل نمی‌داند تا بتواند این مقایسه را درک کند. این مقایسه باید بعد از بررسی مکتب رمانتیک به عمل می‌آید. متأسفانه، همین امر در صفحه ۴۰ دوباره تکرار می‌شود.

- در صفحه ۵۱ نویسنده از نظر نوشتاری هنوز به درک و ایده ثابتی نرسیده است؛ گاهی اشعار سنتی را مانند شعر نو زیر هم و گاهی به صورت شعر سنتی روبه‌روی هم می‌نویسد. - در صفحات ۵۸ تا ۶۱ به شعرای سوریه و عراق با عنوان «سوریه و عراق» اشاره می‌کند، بدون این‌که عنوانی برای مصر مانند سوریه و عراق باز کند. در حالی که مصر در زمینه شعر معاصر، بر سوریه و عراق پیش‌گام بوده است. معلوم نیست این عناوین فرعی (سوریه و عراق) که ذکر کرده است دال بر چیست؟ و چرا نوعی انسجام و یک‌دستی بر عناوین غلبه ندارد؟

- در صفحه ۷۹ نوعی سرگردانی و عدم ربط منطقی در عبارت‌ها وجود دارد: بدون این‌که به آغاز و پیدایش ادبیات رمانتیک اشاره‌ای شود، به مسابقه‌ای در شهر تولوز فرانسه پرداخته می‌شود که سؤال‌هایی این‌چنین را مطرح می‌کند: ویژگی‌های ادبیات رمانتیک چیست؟ منافع‌های ادبیات برای ادبیات کلاسیک چیست؟ یوسف عید بسیاری از مسائلی که می‌توانست به پیش‌برد بحثش کمک کند را حذف کرده است که همین امر باعث سردرگمی خواننده می‌شود.

در زمینه ذکر اعلام مکتب‌های ادبی هیچ نوع انسجامی وجود ندارد. مثلاً در صفحه ۸۳ و ۸۹ این امر واضح و مبرهن است؛ به طوری که در صفحه ۱۷ و صفحه ۸۹ همه اسمای مذکور را به عربی برمی‌گرداند، ولی شخصی به نام «constant» را با همان شکل لاتین می‌آورد.

در زمینه ذکر تاریخ، اضطراب و بی‌نظمی عجیبی بر این کتاب حکم فرماست. مثلاً گاهی تاریخ تولد و وفات یکی از اعلام این مکاتب ادبی را به صورت کامل می‌آورد؛ گاهی از ذکر آن خودداری می‌کند؛ گاهی تاریخ تولد را به صورت کامل و تاریخ وفات را به دو عدد سمت چپ اکتفا می‌کند. مانند صفحات ۸۸ و ۹۱ جلد اول و بسیاری از صفحاتی که به ذکر اعلام پرداخته است (← عید، ۱۹۹۴: ۱۱۶-۱۱۷).

نبود انسجام در بررسی اعلام مکاتب پیش‌تر خواننده را اذیت می‌کند. به عنوان مثال در پرداخت لامارتین و ویکتور هوگو روشی یک‌دست در پیش نگرفته و این باعث می‌شود که خواننده با کتاب هم‌سو نشود (← همان: ۱۰۲-۱۰۹)

### ۵,۳ میزان انطباق محتوای اثر با عناوین موجود در کتاب

در صفحه ۱۵ جلد اول، ذیل عنوان «الجيل الكلاسیکی» به زمان کلاسیک و سیطره حکومت اشاره نموده، ولی صحبتی از نسل کلاسیک نکرده است.

در صفحه ۵۰ ذیل عنوان «الشکل الفنی» از تشبیه و استعاره و خیال و عاطفه صحبت می‌کند.

در صفحه ۷۹ جلد اول، عنوان «تطور رمانتیسیم» در فاصله سال‌های ۱۸۱۶ تا ۱۸۲۰ وجود دارد، اما در محتوا بیش‌تر بررسی‌هایش به بعد از سال ۱۸۲۰ برمی‌گردد. به نظر می‌رسد در زمینه عنوان چندان موفق عمل نکرده است.

در صفحه ۸۹، در ذیل عنوان «مسیرة الرومانسیة من خلال اعلامها» خواننده انتظار دارد اعلام بزرگ رمانتیک مانند هوگو و بالزاک بررسی و تحلیل شود، اما نویسنده تنها به شاتوبریان اکتفا می‌کند و بعد از یک صفحه و نیم، عنوان را می‌بندد.

در صفحه ۹۱، ۹۲، و ۹۳ عدم تطابق محتوا با عنوان خیلی واضح است؛ زیرا عنوانی به نام «جیل بالزاک» دارد، اما هیچ اشاره‌ای به این نسل نمی‌شود. یا در ذیل عنوان «اساطیر الرومانسیة» هیچ مطلبی درباره اسطوره بیان نمی‌شود.

در صفحه ۹۳، ذیل عنوان «مراحل و انواع الرومانسیة» در چند سطر اول نوعی انسجام وجود دارد، اما در سطرهای بعد این انسجام کم‌رنگ‌تر می‌شود و نه تنها بحث‌هایی پیش کشیده می‌شود که به عنوان ربطی ندارد، بلکه هیچ نوع ربطی در عناوین بعدی متون نیز به چشم نمی‌خورد. مثلاً در صفحه ۹۴ به برنامه‌های رمانتیک پرداخته می‌شود.

در صفحه ۹۶ جلد اول، دو نوع غربت ذکر شده است: یکی جغرافیایی و دیگری تاریخی؛ اما توضیح متنی آن‌ها با عنوان مطابقت ندارد و باید محتوای این دو غربت با هم عوض شود.

در صفحه ۹۷ عنوان «سحر الکلام» ذکر شده است و از آن‌جا که مطالب قبل و بعد از آن هیچ ربطی به این عنوان ندارد، معلوم نیست که سحر الکلام زیرعنوان کدام عنوان اصلی است؟ و چرا در این‌جا از این عنوان استفاده شده است؟



در صفحات ۱۲۴ تا ۱۲۶، شایسته بود به جای زندگی اجتماعی استاندل، سبک ادبی و آثار او بررسی می‌شد. این امر متأسفانه در بررسی اعلام مکاتب ادبی این کتاب زیاد به چشم می‌خورد؛ مثلاً در صفحات ۱۰۲ تا ۱۰۹، زندگی لامارتین و ویکتور هوگو بررسی شده است.

در صفحه ۱۱۵، در ذیل عنوان «القصيدة الثرية»، در محتوا اثری از این عنوان نیست. متأسفانه مؤلف تا توانسته بی‌ربط و باریط پاراگراف باز کرده است که این امر باعث خستگی خواننده و سردرگمی او شده است.

در صفحات ۱۱۶ تا ۱۲۰، هنگام بررسی یکی از ویژگی‌های رمانتیک‌ها، به جای این‌که کاربرد تاریخ را در آثار ادبا نشان دهد، به مورخانی مانند میشله و کتاب تاریخی‌اش درباره فرانس و سخنان تاریخی این سیاست‌مدار می‌پردازد.

در صفحه ۱۲۸، ذیل عنوان «نقاد و مفکرون رومنسیون»، سانت بوف را در چهار پاراگراف بررسی کرده و بعد عناوین «الرهبان» و «المسألة الاجتماعية» را ذیل عنوان اصلی آورده که ارتباطی با سانت بوف و منتقدان و پژوهش‌گران رمانتیک ندارد.

### ۶،۳ کیفیت و میزان کاربرد و معادل‌سازی اصطلاحات

در این زمینه با مشکلی لاینحل روبه‌رو هستیم؛ مؤلف اصطلاحاتی را به کار می‌برد که فقط در فرهنگ لغوی ایشان یافت می‌شود. این امر برای خواننده مانند لغز و معماست؛ زیرا مؤلف این اصطلاحات را تعریف و تبیین نکرده است. یا این‌که اصطلاحات را مانند کلمات معمولی، بدون این‌که از ابزارهای لازم نوشتاری برای متمایز کردن استفاده نماید، به کار برده است. مثلاً می‌توانست اصطلاحات یا اعلام را داخل گیومه بگذارد یا این‌که ایتالیک یا بولد نماید. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

– در صفحه ۱۶ و ۲۲ جلد اول، مؤلف مصطلحاتی را می‌آورد که خواننده ذهنیتی از این مصطلحات ندارد و در هیچ جا هم آن‌ها را تبیین نکرده است: الحزب الجنسینی، اتباع کلن، مرسوم نانت. از آن‌جا که این مباحث تاریخی است، شایسته بود مؤلف نسبت به شرح و توضیح این مصطلحات اقدام می‌کرد.

در صفحه ۱۷ جلد اول، معادل عربی کلمه «surcharge» را «الاکتظاظ» می‌داند؛ در صفحه بعد، معادل انگلیسی اصطلاح «المقیم الداخلي»، یکی از اصطلاحات کلاسیک، را

«habitant interieur» ذکر می‌کند و به همین اصطلاحات و معادل عربی آن‌ها اکتفا می‌کند و به مصطلحات دیگر مکاتب ادبی اشاره نمی‌کند.

در صفحه ۲۱، چندین اصطلاح از جمله «الاحتراسات»، «الانضباط»، «التقنیة»، و «الهدف» را می‌آورد، بدون اشاره به این که این اصطلاحات از اصطلاحات کلاسیک است یا مؤلف بدون این که اصطلاح‌سازی کند آورده است.

– در صفحه ۳۸ جلد اول، از کلمه «الذرویه» استفاده شده که تا به حال چنین مصطلحی درباره نمایش‌نامه دیده نشده است.

– در صفحه ۴۲، از کلاسیسم به «humaniste» یاد می‌کند؛ در حالی که این ادب ادب اشراف و حکام بود و نام‌گذاری آن به ادبیات انسانی و استفاده از این اصطلاح اشتباه است. – در صفحات ۸۲، ۸۸، ۱۰۹ و ۱۴۴ جلد اول و صفحات ۲، ۲۵، ۱۰۳، ۱۱۵، ۲۲۸ و ۲۳۳ جلد دوم نیز مشکل عدم وضوح مصطلحات دیده می‌شود.

### ۷،۳ رویکرد اثر نسبت به فرهنگ و ارزش‌های دینی و اسلامی

در این زمینه، مؤلف با اشاره به افراد مورد‌دار، آن‌ها را برجسته می‌کند. یا اخلاق و ارزش‌هایی را که هم‌سو و منسجم با اسلام نیست را خیلی بارز و برجسته نشان می‌دهد: – در صفحه ۱۰۵ و اوایل صفحه ۱۰۶ جلد اول بر کافر بودن لامارتین تأکید کرده است. سؤال این است: چرا لامارتین را این قدر برجسته نموده است؟ و دیگر افراد مشهور رمانتیک را بدین صورت تحلیل و بررسی نکرده است؟

– در صفحه ۱۱۰ کلام کفرگونه آلفرد دی وینی را نقل می‌کند.

– در صفحه ۹۸ جلد دوم، گفته مشهور ملحدانه و غیر مسئولانه نیچه را می‌آورد. با توجه به این که یوسف عید مسیحی است، در ابتدای مبحث رمانتیک در جلد دوم، از مزامیر داوود مثال می‌آورد. در صفحات ۱۲۴ تا ۱۲۹ همین جلد، قصاید شهوت‌برانگیز و غیر اخلاقی امرؤالقیس و عمر بن ابی ربیع را بررسی می‌کند.

اگر مؤلف غرضی سوء به اسلام و ادیان ندارد، چرا در زمینه بررسی قصاید رمانتیک به قصیده سیاسی – دینی «بلقیس» نزار قبانی، که سراسر توهین به انبیای گرامی است، می‌پردازد و از قصاید شعرای معروف این مکتب مانند علی محمود طه و خلیل مطران و عبدالرحمن شکری مثال نمی‌آورد؟

### ۸,۳ اشتباهات نحوی، تاریخی، ساختاری، و محتوایی

مؤلف، خواسته یا ناخواسته، در زمینه نحوی، تاریخی، ساختاری، و محتوایی اشتباهاتی مرتکب شده است. متأسفانه معلوم نیست که در این زمینه تعمدی وجود داشته است یا خیر؟ برای مصداق می‌توان به موارد ذیل توجه کرد:

در صفحه ۳۰ جلد اول، در جمله «تکبت فيه الذاتية»، تا به حال این صیغه استعمال نشده است.

- در صفحه ۳۲، جمله «ولكن الانفعال لا يكفي لوحده اذ لواقصر عليها»، ضمیر موجود به «انفعال» برمی‌گردد که باید مذکر باشد. هم‌چنین، از فعل «قوم»، فعلی که وجود ندارد، «قیم» را آورده‌اند.

در صفحه ۳۴، فعل «تثقف» را با حرف اضافه «علیه» می‌آورد که چنین ترکیبی استعمال ندارد. یا «نظريو النهضة».

- در صفحه ۵۳، در جمله «غير أن بعض النقاد المعاصرون»، «المعاصرون» به جای «المعاصرين» آمده است.

- در صفحه ۶۸، از دو کلمه «ثم هناك» استفاده شده است. از آن‌جا که دو قسمت کلام درباره عصر عباسی است، مناسب‌تر بود به جای «ثم» از «فای عاطفه» استفاده شود؛ زیرا فای عاطفه برای ترتیب و زمان کم‌تر به کار می‌رود.

- در صفحه ۷۱، مؤلف از فعل کم‌کاربرد «تسلف» استفاده کرده است که به جای آن می‌توانست از افعال «مضى، تقدم، و سبق» کمک بگیرد. یا در همین صفحه، به جای کلمه «المغاواة»، که بار منفی زیادی دارد، می‌توانست از کلمه «التكلف» استفاده کند؛ زیرا معنای اول کلمه تکلف غباوت و حماقت است. در همین صفحه، می‌بایست به جای کلمه «قدامه»، «قادمه» را می‌آورد که به نظر می‌رسد اشتباه تایپی بوده است.

- در صفحه ۷۵ جلد اول، در جمله «لقد اتخم الشعر العربي بالمبالغات...» از فعل «اتخم» به صورت نادرست استفاده شده است که باید به صورت «لقد أتخمت المبالغات الشعر العربي» درمی‌آمد؛ زیرا این فعل متعدی است و نیازی به حرف جر برای تعدی ندارد. در همین صفحه، از کلمه کم‌کاربرد «الانمياز» همراه کلمه «الميزه» استفاده شده است.

- در صفحه ۸۷ جلد اول، دو رویکرد و رهیافت را در زمینه شعر غنایی متذکر می‌شود، اما فراموش می‌کند رویکرد دوم را بررسی نماید. این پرش قلم و فراموشی در صفحات ۸۶ و ۸۷ جلد اول بیش‌تر به چشم می‌خورد.

- در صفحه ۱۳۶ جلد اول، تاریخ وفات ویلیام بلک را اشتباهی ذکر می‌کند که تاریخ صحیح آن (۱۷۵۷-۱۸۲۷) است یا صورت صحیح «حبه رمل» «حبه رمل» است. ضعف ساختاری: در بخش رمانتیک، به فرانسه، آلمان، و انگلیس در حد یک صفحه، آن هم گذرا می‌پردازد، و از پرداختن به آثار رمانتیسیم کشورهای روسیه، لهستان، اسپانیا، و امریکای لاتین خودداری می‌کند و در حد یک سطر هم بدین کشورها و شعرا و ادبای آنها نمی‌پردازد. مؤلف، که ۷۰ صفحه را به مکتب رمانتیک اختصاص داده، باید طوری برنامه‌ریزی می‌کرد که این کشورها نیز در این حیطه بگنجد. در این زمینه، سهم ادبیات عربی نیز در جلد اول فقط دو صفحه است؛ نویسنده در دو سه پاراگراف، آن هم با تسامح، به شعر قدیم تا قبل از عصر معاصر پرداخته و با نتیجه‌گیری شتاب‌زده و بدون تحلیل یک سری احکام را بر این دوره‌ها جاری کرده است. او از سرچشمه‌های رمانتیک در ادبیات عرب خودداری کرده و خیلی مختصر (در حد یک پاراگراف) به بررسی رمانتیک در عصر معاصر پرداخته است.

- در زمینه رئالیسم وضع از آن‌چه گفته شد بدتر است. از صفحه ۱۴۲ تا ۱۵۱ به آن اشاره شده است. زیرا مؤلف به اعلام و آثارشان در کشورهای انگلستان، آلمان، و روسیه نپرداخته و فراتر از فرانسه نرفته است. او حتی انواع رئالیسم را بررسی نکرده و به رئالیسم در ادبیات عربی نیز توجه نکرده است. شایسته بود که در این کتاب حجیم به این موارد پرداخته می‌شد و رئالیسم از نظر لغوی و اصطلاحی معرفی می‌شد. کاری که امثال غنیمی هلال در *الادب المقارن*، محمد مندور در *الادب و مذاهب*، ایلیا الحاوی در *رئالیسم*، و نبیل راغب در *موسوعه النظریات الادبیه* به آن پرداخته‌اند.

یوسف عید در دو صفحه، به مکتب ناتورالیسم (الطبیعیة) پرداخته و در این باره، فقط از امیل زولا و گی دو موپاسان نام می‌برد. به این ترتیب، کسی با خواندن این کتاب نمی‌تواند به ویژگی‌های این مکتب و تفاوت آن با رئالیسم پی ببرد.

در صفحه ۱۶۲ جلد اول، در زمینه مکتب پاراناسیسم، مؤلف ظاهراً درباره این مکتب دچار اشتباه شده است و پیروان آن را با نام ادبای برج عاجی می‌شناسد. در حالی که این اصطلاح را رئالیسم‌ها ضد رمانتیک‌ها به کار می‌بردند.

در صفحه ۱۸۳ جلد اول، مؤلف ادعا کرده است که سورئالیسم ضد تصوف است. بسیاری از منتقدان عربی و غربی معتقدند سورئالیسم و تصوف برای رسیدن به معرفت یک روش دارند؛ هم‌نام‌اند ولی با مسماهای مختلف و برای غایات مختلف. از جمله این افراد

می‌توان به ادونیس که کتابی به نام *الصوفیة و السوریالیة* دارد و صلاح فضل در *أسالیب الشعریة المعاصرة* اشاره کرد. احسان عباس نیز در *اتجاهات الشعر العربی* به نقطه التقای این دو مکتب می‌پردازد.

نبود خط مشی واضح و عدم تسلسل منطقی در ارائه مکاتب از جمله مشکلات کتاب است. برای نمونه می‌توان به مکتب آگزیستانسیالیسم اشاره کرد؛ مؤلف این مکتب را نوعی پدیده فلسفی می‌داند که از سوی کیرکی گارد مطرح شده و با ادبیات چیست؟ سارتر به اوج رسید. به نظر او نوعی مکتب بدینی است و اشاره‌ای به آگزیستانسیالیسم الحادی و مؤمن نمی‌کند. او به *برادران کارامازوف*، رمان مشهور داستایوسکی، اشاره می‌کند، بدون این که به تحلیل این رمان و دیدگاه نویسنده بپردازد؛ در نهایت، در یک سطر به نتیجه‌گیری درباره مکاتب ادبی می‌پردازد.

- در سطر اول صفحه ۸ جلد دوم، حرف واو بین دو فعل «ولد» و «انفق» فراموش شده است.  
- در صفحه ۹ همین جلد، بعد از اما تفصیلی فاء جواب حذف شده است. این مورد از مواردی نیست که در آنجا فاء حذف می‌شود.  
- در صفحه ۲۷، در جمله «فالسفار التي قام بها و إن شاغلته، حینا عن حبه...» چنین فعلی استعمال ندارد.

- در صفحه ۲۹، از فعلی عجیب و غریب استفاده می‌کند: «يعاقب الاحرار و الاشراف و یمالیء الاشرار». یمالیء به معنای کمک کردن است؛ فعل‌های مناسب‌تر از این فعل وجود داشت که مؤلف می‌توانست استفاده کند. یا در همین صفحه، از جمله «فلیتوسل له الشر» استفاده می‌کند که صحیح آن «فلیتوسل له الی الشر» است. هم‌چنین در همین صفحه از جمله «تأتمر فی ذلک بأمر من ابیها» استفاده می‌کند که صحیح آن «تأتمر ذلک بأمر من أبیها» است.

- در صفحه ۶۰ در جمله «إن رحنا نعدد الشعاع الذین استخدموا الزمن...» به جای «الشاعر» باید «الشعراء» می‌آمد.

اشتباهات ساختاری که مؤلف در جلد دوم مرتکب شده است:

یوسف عید در جلد دوم، برای تحلیل نمایش‌نامه‌های کلاسیک، نمایش‌نامه‌ای از پیر کورنای می‌آورد که مشکلاتی اساسی دارد و فهم این جریان فکری را، که به ظهور مکتب انجامیده، دچار مشکل می‌کند؛ زیرا این نمایش‌نامه متشکل از پنج فصل است. در حالی که نمایش‌نامه‌های کلاسیک سه فصل دارند. او می‌گوید: تقلید (محاکات) کورنای

ویژه است و با محاکات کلاسیک تفاوت ماهوی دارد و از دیگر تفاوت‌های آن با نمایش‌نامه‌های کلاسیک این است که باید نمایش‌نامه‌های کلاسیک مشابه واقع (ممانله الواقع) یا ممکن‌الوقوع باشند در حالی که نمایش‌نامه‌السیّد کورنای از حوادث و وقایع جنگی بهره گرفته که حوادثی خارق‌العاده‌اند و کلاسیک‌ها چنین اموری را غیر مقبول می‌دانند. وحدت‌های سه‌گانه ارسطو (وحدت زمان، وحدت مکان، و وحدت موضوع)، که کلاسیک‌ها مجبور به رعایت آن بودند، در این نمایش‌نامه رعایت نشده است؛ این نمایش‌نامه ابتدا در قصر، سپس در میدان جنگ و دیگر مکان‌ها رخ داده است. وحدت زمان یعنی این که حوادث نمایش‌نامه در ۲۴ ساعت اتفاق افتاده باشد که این امر هم رعایت نشده است و نویسنده از یک اتفاق تاریخی بلندمدت استفاده کرده است. مؤلف در صفحه ۲۳ اعتراف کرده که کورنای بر بسیاری از مواضع و ویژگی‌های کلاسیک می‌شوریده است. در صفحه ۲۵ دوباره اعتراف کرده است که کورنای کلاسیک تمام‌عیار نبوده است. سؤال این‌جاست که چرا باید نویسنده این کتاب نمایش‌نامه‌ای برای تحلیل بیاورد که در بسیاری از ویژگی‌ها با ویژگی‌های کلاسیک منافات دارد؟ چرا از کلاسیک‌های تمام‌عیار مانند مولییر متنی نیاورده است؟

مؤلف بیش‌تر مطالب کتابش، در زمینه تحلیل در جلد دوم، را از کتاب‌های مختلف ایلیا الحواوی گرفته است. در زمینه تحلیل، نمایش‌نامه اندروماک راسین را در حد یک پاراگراف آن هم خیلی ضعیف و بدون اشاره به شخصیت‌ها، مکان، و زمان و فقط با اشاره به درون‌مایه بررسی می‌کند. بلافاصله بعد از نمایش‌نامه اندروماک عنوان «خلاصه عامه» را می‌آورد، که به تحلیل نمایش‌نامه‌های کورنیه می‌پردازد، بدون این‌که آن‌ها را ارائه دهد. سپس به مقایسه دو نمایش‌نامه، بدون ارائه نمایش‌نامه دوم، می‌پردازد.

از دیگر ضعف‌های تحلیل کتاب هنگامی است که به بررسی شعر کلاسیک عرب می‌پردازد؛ مؤلف از شعر جاهلی شروع می‌کند و بدون زمینه‌سازی، ناگهان به زمان معاصر و شعر آن می‌پردازد. او نمونه‌های زیادی از شعر معاصر عربی می‌آورد. مانند شعر صلاح عبدالصبور، محمود اسماعیل، بلند الحیدری، و محمود درویش که همه آن‌ها را با وجود این‌که در ادوار مختلف و مکاتب مختلف قلم زده‌اند به وسیله خطی به نام زمان جمع می‌کند و ادعا می‌کند که تشابه همه آن‌ها در زمان است. سپس در همین مقایسه و تشابهات به رثا در شعر عربی می‌پردازد. در ادامه، از عقل در اشعار ابن رومی و امرؤالقیس صحبت می‌کند و بعد به بحرّی و بلافاصله به عصر معاصر می‌پردازد؛ از کلاسیکی بودن

میشال سلیمان گمنام صحبت کرده، سپس با معرفی شاعر گمنام دیگری به نام انطوان السبعانی آن‌ها را خیلی برجسته نشان می‌دهد و به تحلیل اشعارشان می‌پردازد. ظاهراً این افراد گمنام و مسیحی نزد یوسف عید مسیحی بزرگ‌تر و برتر از بارودی، شوقی، حافظ ابراهیم، جواهری، زهاوی، و رصافی هستند. این امر در جلد دوم، در قسمت تحلیل اشعار رمزگرایی باز هم رخ می‌دهد؛ به گونه‌ای که اشعار شاعر مسیحی گمنام دیگری به نام بولس طارق را تحلیل می‌کند.

در زمینه شماره‌بندی، از صفحه ۱۲۹ جلد دوم، اشتباهات زیادی وجود دارد. در جلد دوم، که به قول مؤلف می‌بایست به تحلیل آثار ادبی مکاتب اختصاص می‌یافت، توضیحات تئوری و نظری مکاتب سورئالیسم و رمزگرایی و اگزیستانسیالیسم بیش‌تر از تحلیل اشعار است؛ نویسنده هم به این امر واقف است که توضیحات و ویژگی‌های مکاتب در جلد اول مبهم است و چندان گویا نبوده است که ناچار شده در این قسمت هم توضیح بدهد.

#### ۴. امتیازات کتاب

با توجه به قول معروف «عیب می‌جمله‌چو گفتمی هنرش نیز بگو»، باید عنوان کرد برای کسانی که کتب دیگر مکاتب ادبی را مطالعه کرده‌اند این کتاب می‌تواند معلومات مفیدی (غیر از آنچه که باعث تشویب کتاب می‌گردد) در اختیارشان قرار دهد. در حوزه نمایش‌نامه، که در ادبیات کلاسیک تحلیل شده، نیز می‌تواند نوعی ایده و فکر برای تکمیل موضوع داشته باشد. همچنین تحلیل‌های اشعار گذشتگان، مخصوصاً ادبیات عصر جاهلی و شاعران بزرگی چون عنتره و نابغه ذبیانی و ادبیات عصر عباسی، می‌تواند نوعی دست‌مایه ادبی برای اساتید ادبیات قدیم باشد؛ زیرا نویسنده کمیت قابل توجهی از اشعار شاعرانی چون بحتری، ابن رومی، ابوتمام و متنبی را تحلیل نموده که در مقاطع ارشد و دکتری برای تحلیل متون این دوره‌ها قابل استفاده است.

مؤلف *المدارس الادبیه و مذاهبها* مطالبی مفید (غث و سمین) درباره دو مکتب بزرگ ادبی (کلاسیک و رمانتیسم) دارد و در این باره از کتاب‌های زیادی استفاده کرده است که از دیدگاه‌های مختلف قابل بهره‌برداری و استفاده است؛ مخصوصاً مکتب رمانتیسم که به قول محمد غنیمی هلال سرچشمه خشک‌نشدنی معرفت زندگی ادبی جهان است و مکتب‌هایی چون سمبولیسم، دادائیسم، و سورئالیسم، که به نوعی ریشه در رمانتیسم دارند

(جیده، ۱۹۸۰: ۱۱۴)، صفحات زیادی از این کتاب را به خود اختصاص داده است. این اثر هم‌چنان منبعی برای استناد به مکاتب ادبی در غرب و در نزد عرب‌هاست. مواردی که ذکر شد معلوماتی را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد که آگاهانه به سراغ این کتاب بیاید و نقاط ضعف و قوت آن را بشناسد.

هدف از نگارش این مقاله، هرگز، کاستن از ارزش‌های این کتاب نیست، بلکه نوعی گزارش از سطر سطر و پاراگراف پاراگراف این کتاب است. نقد و تحلیل اندیشه‌های موجود در کتاب با همان استحکام دفاع از اندیشه‌های مطرح شده در متن صورت پذیرفته است. در واقع، خود نیز در فصل اول پایان‌نامه کارشناسی ارشد، بدین کتاب ارجاع فراوان داده‌ام و البته فقط قسمت نظری، آن هم مباحثی که مربوط به کار پایان‌نامه می‌شد مطالعه کردم، اما در مدتی که مشغول مطالعه دقیق این کتاب بودم تعجب کردم که چرا نویسنده‌ای صاحب سبک باید چنین نوشته‌ای به شیفتگان دانش ارائه دهد؟ خدا می‌داند هرگز نخواست و نمی‌خواهیم با بی‌اعتبار کردن اندیشه‌های موجود در کتاب، سبب اعتباربخشی به این مقاله متواضع باشیم.

## ۵. اخلاق علمی نگارش اثر

امروزه، استناد از جمله بخش‌های عمده و تعیین‌کننده در نگارش متون علمی است و بدون حضور چنین بخشی نمی‌توان به یک نوشته اطلاق اثر علمی کرد (حری، ۱۳۹۰: ۲۵). ممکن است در این باره نظریه بینامتنیت، که هر متنی در معنی یا حتی الفاظ با متون سابق خود خویشاوندی دارد، مطرح شود. نمی‌توان هیچ متنی را در خلأ و بدون این‌که نظر به گذشته داشته باشد خلق کرد (آلن، ۱۳۸۰: ۲۳). این مسئله تا جایی پیش می‌رود که آلفرد نورث وایتهد، یکی از فیلسوفان غربی، درباره افلاطون گفته است: «تاریخ فلسفه غرب فقط سلسله پانویس‌هایی به افلاطون است» (لاوین، ۱۳۸۷: ۳۲). البته این سخن نوعی مبالغه درباره افلاطون است، اما نشان‌دهنده اهمیت نقش او در فلسفه است و به نوعی سایه سنگین او را بر این علم و بینامتنیت نشان می‌دهد.

مسئله بینامتنیت (intertextuality) (التناص) به خودی خود عیب محسوب نمی‌شود، اما عیب از آن‌جا نشئت می‌گیرد که تولید دانشی که از آن پیشینیان است به خود نسبت دهیم و اذهان مخاطبان را منحرف کنیم تا اندیشه از پیش تولید شده و موجود را محصول ذهن خود وانمود کنیم و مسئله سرقت ادبی (literature plagiarism) (التلاص الادبیه) به وجود آید که



«اندیشه‌ای از متون پیشین استخراج گردد و بدون ذکر مأخذ به گونه‌ای ارائه شود که گویی متعلق به مؤلف است» (حری، ۱۳۹۰: ۴۱).

کسی که می‌خواهد مقاله یا کتابی بنویسد، در واقع تلاش می‌کند دانش ذهنی‌اش را به دانش عینی تبدیل کند. یا به عبارتی دیگر، می‌خواهد دانش شخصی را به دانش اجتماعی تبدیل کند. در این صورت، اثر از تملک شخصی صاحب اثر خارج شده و حالت و مالکیت اجتماعی پیدا می‌کند (همان: ۴). برای همین به قول معروف «من آلف استهدف» یعنی به دیگران این امکان را می‌دهد که اثر او را مورد نقد و ارزیابی قرار دهند.

در این زمینه دو واژه مطرح می‌شود: انگیزه (motive) (الدافع و الداعی) و هدف (purpose) (الهدف) که با هم تفاوت ماهوی دارند؛ انگیزه یعنی امری که نویسنده را وادار و تحریک به فعالیت علمی نموده است. مانند انگیزه مؤلف برای کسب رضای خدا، وجهه، افتخار، علاقه به مادیات، طرح اندیشه‌ای نو، یا رد، تغییر، و تعدیل مسائل پیشین. اما هدف روشن نمودن مسئله یا مسائل خاص علمی است (همان: ۴-۶).

انگیزه انتشار این کتاب برای ما معلوم نیست؛ حتی هدف یا اهدافی که نویسنده در تلاش بوده که آن مسئله یا مسائل را بیان نماید نیز چندان مشخص نبوده است؛ زیرا به قول مؤلف مطالب کتاب یک سلسله سخنرانی بوده که در کلاس ایراد نموده و به صورت کتاب درآمده است. این امر به خودی خود عیب محسوب نمی‌شود؛ زیرا بسیاری از کتاب‌های ارزشمند در زمینه نقد و ادبیات، در اصل، مجموعه سخنرانی‌هایی بوده که بعداً صورت و شمایل کتاب پیدا کرده است (شنطی، ۲۰۰۱: ۲۶۳-۲۶۴). اما سؤال این‌جاست که مؤلف چرا نگاهی نو به کتاب‌های پیشین یا مطالب دیگران، که قبلاً بیان شده، نینداخته و به همه جوانب آن پرداخته نشده و به قول خودشان تکمیل نکرده است و در ورطه حشو در نگارش افتاده است. این امر باعث ایجاد شبهه نوعی بی‌اخلاقی علمی شده است، زیرا اخلاق علمی حکم می‌کند نویسنده به مراجع و منابعی که در اثرش به کار گرفته، ارجاع دهد تا اثربخشی آن در توسعه علمی بشریت مثمر ثمر باشد (کبودین و دیگران، ۱۳۸۸: ۵).

## ۶. نتیجه‌گیری

این کتاب، در زمینه مکاتب ادبی، نمی‌تواند کمک شایانی به پژوهش‌گران بکند؛ زیرا ویژگی جامعیت در زمینه این مکاتب را ندارد. پراکنده‌گویی‌های مؤلف در زمینه مکاتب مختلف باعث سردرگمی خواننده می‌شود. هم‌چنین کسی که برای اولین بار می‌خواهد با

مکاتب ادبی آشنا شود نباید به این کتاب مراجعه کند؛ زیرا اصطلاحات زیادی وجود دارد که متأسفانه نویسنده اقدام به تبیین آنها نکرده است؛ به عبارتی دیگر، برای درک متن، خواننده باید ویژگی‌های معرفتی و اطلاعاتی از قبل داشته باشد. اگر کسی خالی‌الذهن سراغ آن بیاید نه تنها چیزی عایدش نمی‌شود، بلکه به کلی از مکاتب ادبی متنفر می‌شود. البته می‌توان این کتاب را در کنار کتاب‌های دیگر مکاتب ادبی معرفی کرد تا پژوهش‌گر بعد از مراجعه به کتاب‌های *الادب المقارن و الروماتیکه و فن الشعر غنیمی هلال و الادب و مذاهبه محمد مندور* و کتاب‌های گوناگون ایلیا الحاوی در زمینه مکاتب‌های ادبی و کتاب *موسوعة النظريات الادبیه نبیل راغب* بتواند بدان مراجعه کند. هم‌چنین باید گفت که نوآوری و اخلاق علمی نویسنده با توجه به این‌که بیش‌تر به کتاب‌های ایلیا الحاوی ارجاع داده و گاهی هم اصلاً ارجاع نداده زیر سؤال می‌رود. زیرا از هیچ ابزار علمی جدید لازم برای تفهیم مطلب خود استفاده نکرده است. هم‌چنین از ارائه ساختار نو، به‌کارگیری ادبیات علمی روزآمد، طرح یک افق نو، خلاقیت ویژه، و تنظیم جدید از مباحث خبری نیست. مؤلف با آوردن بسیاری از عناوین غیر مرتبط باعث سردرگمی خواننده می‌شود. از دیگر عیوب کتاب می‌توان به عدم ظهور و برجستگی شخصیت علمی نگارنده در کتاب اشاره کرد.

در ضمن، می‌توان به عدم ذکر تمارین و سؤالات برای تفهیم بیشتر دانش‌جویان اشاره کرد. ظاهراً خود مؤلف نیز بر این معترف بوده که کتاب حاضر کتاب درسی نیست؛ زیرا جایی برای تمرین و سؤال اختصاص نداده است. حجم و محتوای کتاب، که نزدیک به ۶۰۰ صفحه است، نمی‌توان به منزله یک کتاب درسی برای پانزده یا هجده جلسه محسوب کرد. یکی دیگر از دلایل عدم دارا بودن ویژگی‌های یک کتاب درسی عدم تعیین تناسب محتوا با توانایی‌های فراگیران است. بدین ترتیب، این کتاب باید به عنوان کتاب جنبی مکاتب ادبی لحاظ شود.

از امتیازات این کتاب تحلیل‌ها و معلومات انبوه درباره دو مکتب بزرگ ادبی (کلاسیک و رمانتیسیم) و تحلیل اشعار شعرای قدیم است.

## پی‌نوشت

۱. شایان ذکر است که این‌جانب کتاب‌های *الادب و مذاهبه محمد مندور، المدخل الی النقد الادبیه الحدیث غنیمی هلال*، و کتاب‌های گوناگون ایلیا الحاوی را در دسترس نداشتم، اما ارجاع

نویسنده به این کتاب‌ها نشان می‌دهد که این کتاب‌ها می‌توانند جانشین خوبی برای تدریس و آموزش مکاتب ادبی باشند.

## منابع

- آلن، گراهام (۱۳۷۸). *از سقراط تا سارتر، فلسفه برای همه*، ترجمه پرویز بابایی، تهران: نگاه.
- جیده، عبدالحمید (۱۹۸۰). *الاتجاهات الجديدة في الشعر العربي المعاصر*، بیروت: مؤسسة نوفل.
- حری، عباس (۱۳۹۰). *اخلاق انتشار علمی*، شیراز: تخت جمشید.
- شنطی، محمد صالح (۲۰۰۱). *فن التحرير العربي، ضوابطه و انماطه، المملكة العربية السعودية*: دار الاندلس للنشر و التوزيع.
- عید، یوسف (۱۹۹۴). *المدارس الأدبية و مذاهبها، القسم النظري و القسم التطبيقي*، المجلد الاول و المجلد الثاني، بیروت: دار الفكر اللبناني.
- غیائی، پروین و دیگران (۱۳۹۰). «تحلیل محتوای کتاب تاریخ معاصر ایران در دوره متوسطه از بعد تفکر انتقادی»، فصل‌نامه علمی - پژوهشی *رهیافتی نو در مدیریت آموزشی*، ش ۴.
- فر دانش، هاشم (۱۳۸۲). *مبانی نظر تکنولوژی آموزشی*، تهران: سمت.
- کبودین، بابک، محمدعلی زلفی‌گل و بیژن حاجی‌عزیزی (۱۳۸۸). «منشور اخلاقی نویسنده‌گی؛ بایدها و نبایدها»، *دوفصل‌نامه رهیافت*، ش ۴.
- ملکی، حسن (۱۳۷۶). *برنامه‌ریزی درسی، راهنمای عمل*، تهران: مدرسه.
- Maleki, H. and M. Habibipour (2007). "The basic goal of fostering critical thinking education", *Journal of Educational Innovations*, No. 19, (Persian).



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی